



نقد سوژه نرمال

محمد رضا نیکفر

فصل نخست جنبشی که با شعار “زن، زندگی، آزادی” در شهریور ۱۴۰۱ آغاز شد، پس از دوره‌ای نزدیک به چهار ماه به پایان رسید. هنوز معلوم نیست دوره‌ی بعد کی آغاز شود. باور عمومی این است که دوباره جنبش بالا خواهد گرفت. حتا از درون و حاشیه‌ی دستگاه حاکم نظرهایی در این راستا شنیده می‌شود.

زمینه‌ی بالا گرفتن اعتراض وجود دارد. نیروی برانگیزاننده‌ی جنبش، پرتوان‌تر از آن است که با تغییرهایی در شیوه‌ی کنترل و سرکوب، مهارشدنی باشد. نمود جنبش در روند آن است که همچون رود جهتی دارد، پیچ و خم‌هایی، بستری با گستردگی متغیر و همچنین شتابی متغیر. جریان از انبوهی پیشامد ساخته می‌شود که در میان آنها برخی تأثیر مهمی بر جهت و شتاب روند به جا می‌گذارند. [۱]

رهبری جنبش در فضایی که اساس آن با مفهوم‌های **زمینه**، **روند** و **پیشامد** ترسیم‌شدنی است، پا می‌گیرد. در یک هستی‌شناسی (انتولوژی) تقلیل‌دهنده‌ی هستی به چیزهای عینی، رهبری را در قامت گروهی از افراد و احتمالاً در نهایت یک فرد می‌بینیم. اما جهان اجتماعی تنها از ساختارهایی ترسیم‌شدنی به صورت شکاف و مانع و دوری و نزدیکی و رخدادهایی روایت‌شدنی در مختصات “چه کسانی، کجا، چه زمانی، چگونه” (Communication)، ساخته نشده است. این جهان نمادین است، از نشانه‌ها تشکیل شده، از هم‌رسانش بنا بر یک اصطلاح رایج از گفتمان [۲]. موضوع این یادداشت نسبت میان گفتمان و جهان نیست -جهان در مفهومی ناظر بر آن شبکه‌ی پیچیده‌ی حامل وجود و هم‌زمان تهدیدکننده‌ی وجود، متشکل از ماده‌ی سخت، و نمود آن ماده به صورت شلاق، گرسنگی، بیماری، سرما و گرما، گلوله، و مانع‌های عبور. نکته‌ی مورد تأکید این است که نقش رهبری گفتمانی را جدی بگیریم و در بررسی موضوع رهبری تنها از انتولوژی و در اینجا اشخاص، (res با نظر به ریشه لغت یعنی realistic) نگرنده به هستی به عنوان “چیز” محض پیروی نکنیم.

منطق جریان گفتمانی ضرورتاً تابع خاستگاه آن نیست. در هر مورد شاید جایی را بتوانیم به عنوان آغازگاه مشخص کنیم. مسیر جریان را که دنبال کنیم، شاید دریابیم تا حدی قاعده‌مند می‌شود. آنچه ساخته شده، خودش شروع به ساختن می‌کند. ممکن است پا در مسیری بگذارد که منجر به نقض قاعده‌های نخستین خود شود. آنچه را که ساخته بود، شاید ویران کند. به این ترتیب ممکن است چیزی دیگر شود.

هیچ جریانی تنها نیست؛ در فرق‌گذاری با جریان‌های دیگر آن می‌شود که هست؛ به تقابل رو می‌آورد، اصلاً ممکن است از تقابل زاده شود؛ با جریان‌هایی همراهی هم می‌کند، با برخی ممکن است درآمیزد. گفتمان، خلاق است و توان آن به خلاقیت‌اش و قدرت گنجاندن آفریده‌هایش در میان امور واقع دارد. [۳]

گفتمان را با سوژه‌هایی که خلق می‌کند می‌توانیم بشناسیم. [۴] سوژه‌ی گفتمانی هم نهیده است، هم نهنده (موضوع است و واضح). بر ساخته می‌شود و آنانی را که آن را بر ساخته‌اند، دنبال خود می‌کشد. به این اعتبار می‌توانیم از **سوژه‌های رهبری کننده** سخن گوئیم

پژوهش سوژه‌های گفتمانی در رابطه با جریان‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در ایران تا حدی قابل اعتنا پیش نرفته است. توجه به سوژه‌های به حرکت درآمده در دوره‌ی انقلاب ۱۳۵۷ امکانی به دست می‌دهد برای تغییر نگرش از اکتفا به هستی‌شناسی متمرکز بر چیزها به دریافت قدرت “عینی” نمادها و مفهوم‌های نهیده‌ی نهنده. در نمونه‌ی “روحانیت”، یک موضوع جذاب و رایج در تحقیقات ایران‌شناسی اخیر، می‌بینیم که روحانیت اساساً و شاید بتوان گفت منحصراً به عنوان یک دستگاه و آن دستگاه یا رسته به عنوان مجموعه‌ای از افراد با خصوصیات مشابه دیده می‌شود. در خود مفهوم “روحانیت” قدرتی نمی‌بینند و به آن فقط مثل یک اتیکت می‌نگرند. اما این برچسب در دوره‌ی انقلاب بر یک زمینه‌ی آماده باری می‌یابد که بر دوش هر “روحانی” ای سنگینی می‌کند. مفهوم ساخته می‌شود و شروع به ساختن دنیایی می‌کند که در آن دسته‌بندی‌ها و ارتباط‌های تازه‌ای وارد می‌شود: روحانیت مبارز/روحانیت درباری، روحانیت مردمی، روحانیت آگاه، انقلاب اسلامی و روحانیت... سوژه‌ی “روحانیت” شروع به بازنویسی تاریخ روحانیت می‌کند. ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی آکادمیک هم متأثر از این سوژه، در این بازنویسی شرکت می‌جوید. سوژه به عنوان امر و جهت‌دهنده به پژوهش دیده نمی‌شود، و تصور می‌شود موضوع، گوش به فرمان. روش‌شناسی پژوهش است.

ملت یا امت مسلمان، زن مسلمان، مجاهد، فدایی، طاغوت، مستکبر، مستضعف... در انقلاب به مجموعه‌ی بزرگی از این سوژه‌ها برمی‌خوریم. به پشت سر که بنگریم، می‌توانیم انقلاب را به عنوان لشکری از سوژه‌ها درک کنیم که سوژه‌های پیشتر مستقر را پس می‌زنند و دنیای تازه‌ای می‌آفرینند. سوژه‌ها ضمن داشتن تاریخ مشترک، داستان خود را دارند. [۵]

سوژه‌های مثل “روحانیت” با برآمد گفتمان “انقلاب اسلامی” دارای اتوریته می‌شود، و رفتار هر آخوندی را کنترل می‌کند، حتا آخوندهای دوران گذشته را. این مفهوم رهبری کننده است، رهبران را هم رهبری می‌کند. دیگر سوژه‌هایی هم که از آنها نام بردیم، هر یک به نوعی رهبری می‌کنند. در بحث بر سر رهبری انقلاب، به رهبری این سوژه‌ها نیز باید توجه ویژه‌ای کرد.

ما اکنون در پهنه‌ی همگانی ایرانی شاهد برآمد یک جریان گفتمانی و سوژه‌های مرتبط با آن هستیم. هم اکنون سوژه‌هایی شکل گرفته‌اند که بحث‌های ما، جهت فکر ما، و جبهه‌گیری‌ها را تعیین می‌کنند. از این دسته‌اند سوژه‌های “زن”، “گرد”، “بلوچ”، “ملیت”، “انقلاب ۵۷”، “دموکراسی”، “پادشاهی”، “اسلام”، “سکولاریسم”، “تمامیت ارضی” و ... “زندگی معمولی”. ما از آنها به عنوان موادی برای گفتارمان استفاده نمی‌کنیم؛ برعکس، به نظر می‌رسد که آنها از ما به عنوان ابزارهایی برای پیشبرد امر خود استفاده می‌کنند.

با تحلیل گفته‌های ملوکانه و شبه‌ملوکانه به راحتی می‌توان دید، آنانی هم که گمان می‌کنند رهبر هستند یا کاندیدا شده‌اند برای رهبری جنبش براندازنده‌ی رژیم ولایی، رعایت برخی چیزها را می‌کنند، از برخی مفهوم‌ها حساب می‌برند و سخت در تلاش هستند تا در برابر برخی مفهوم‌ها سوژه‌های خود را قرار دهند یا از آنها تعبیرهایی کنترل‌کننده عرضه کنند. با این گونه مشاهده‌ها و بررسی‌ها می‌توانیم سوژه‌های رهبری کننده را تشخیص دهیم. موضوع رهبری به مثابه مسئله‌ی “هژمونی” همانا بررسی این سوژه‌هاست.

رهبری‌کننده در بیانی عمومی به معنای جهت‌دهنده است، مثبت یا منفی، با نظر به باری که مفهوم دارد. “اسلام” در سال ۱۳۵۷ باری مثبت و فراخواننده داشت؛ اینک پس‌زننده است و به خاطر نیرویی که در جهت‌دهی دارد، در معنایی عمومی رهبری می‌کند. “سلطنت” در سال ۱۳۵۷ پس‌زننده بود، اینک در شکل “پادشاهی” برای عده‌ای جذاب شده است. در گذشته، منظومه‌ی مفهومی آن دربرگیرنده‌ی عناصری چون “سرکوب”، “جنایت”، “وابستگی” و “کودتا” بود، اما اکنون “سلطنت” در کنار مفهوم‌هایی چون “رشد”، “پیشرفت”، “آزادی اجتماعی” و “دموکراسی” در شکل پادشاهی مشروطه در نمونه‌های اسکاندیناوی و هلند و بریتانیا می‌نشیند. سوژه‌ی “سلطنت” در دوران استقرار رژیم سلطنتی بالاتر از هر سوژه‌ی زمینی دیگری می‌نشست و در شعار “خدا، شاه، میهن” پس از “خدا” و بالاتر از “میهن” قرار می‌گرفت و خود را مشروط به قانون مشروطه نمی‌کرد. اکنون شاهزاده رضا پهلوی مدام می‌کوشد نشان دهد که از سوژه‌های “دموکراسی” و “حقوق بشر” و حتا “فمینیسم” پیروی می‌کند. تنها از اینجا نمی‌توان تثبیت موقعیت سوژه‌های “دموکراسی”، “حقوق بشر” و “فمینیسم” را نتیجه گرفت. ما با روندی از “تغییر”، “تکمیل”، جابجایی و برآمد سوژه‌های رهبری‌کننده‌ی جدید مواجه خواهیم شد.

تا کنون به نظر می‌رسد رهبر دوره‌ی قیام “زن، زندگی، آزادی”، خود این شعار بوده است. کسانی هم که درست یک روز پیش از فراگیر شدن این شعار ممکن بود آن را پس زنند، آن را پذیرفتند؛ از قدرت آن حساب بردند، رعایت وجود آن را کردند، و طبعاً کوشیدند آن را به شکلی “تعدیل” و “تکمیل” کنند.

همه‌ی سوژه‌ها نام مشخصی ندارند؛ یا شاید داشته باشند اما بدان نام شهرت نیافته باشند. شهرت با نامی مشخص، به گونه‌ای که در بحث‌ها مدام به آن نام اشاره شود، یگانه نشانه‌ی نقش رهبری یک سوژه نیست. سوژه‌ای که آن را در اینجا با عنوان “نرمال” معرفی می‌کنیم، از آن دسته سوژه‌هاست که رهبری کننده است، اما همه آن را با نامی مشخص نمی‌شناسند. نشانی از آن را می‌بینیم در صحبت از “زندگی معمولی” که بیش و کم همه در دوران نظام ولایی در حسرت آن بوده‌اند. [۶]

به وجود و اثرگذاری قوی “سوژه‌ی نرمال” از راه تحلیل برخی از آرزوها و وعده‌ها پی می‌بریم. انبوهی از شواهد را می‌توان در شبکه‌های اجتماعی یافت. [۷] در هر مقایسه‌ای میان وضعیتی که با کمبود مشخص می‌شود، با وضعیت در دوره‌ی پیش از انقلاب یا زندگی مردم در جاهای دیگر (معمولا اروپا و آمریکای شمالی، و از آسیا معمولا کره جنوبی که گمان برده می‌شود جایی ایستاده است که ما می‌توانستیم در آنجا باشیم)، و در وعده‌های عده‌ای از شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی، به ویژه در طیف راست‌گرایان با تصویر “زندگی نرمال” مواجه می‌شویم.

عناصری که در این تصویر وجود دارند، عمدتاً به حوزه‌ی مصرف، سبک زندگی و آزادی‌های اجتماعی تعلق دارند. این عناصر، سنخ‌نما برای طبقه‌ی متوسط متجدد هستند. جوانان طبقه‌ی متوسط فقیر و فقیر شونده، پرورنده‌ی اصلی سوژه نرمال و مخاطب دایم آن هستند. [۸]

طبقه‌ی متوسط امروزین خود متأثر از سوژه‌ی طبقه‌ی متوسط گلوبال است که به یمن اینترنت در همه جا حضور دارد. این سوژه‌ی جهانی چگونگی نرمال بودن را در سطح جهانی تعیین می‌کند. [۹] سوژه‌ی نرمال جهانی دچار تناقضی وجودی است: از یکسو به نظر می‌رسد آزادی‌خواه و ضد تحکّم باشد، از طرف دیگر مخاطب خود را مجبور می‌کند مطابق “نرم” شود. این اجبار تنها در عرصه‌ی مُد و ذوق هنری نیست؛ نرمی که گذاشته می‌شود تعیین می‌کند چه دیده شود، چه دیده نشود؛ قواعد سخن گفتن چیزها را هم تعیین خارج (از نرم) که باشی، ایزوله (in or out) می‌کند. نرم تعیین می‌کند که “داخل” هستی، یا “خارج می‌شوی، کنار گذاشته می‌شوی، وجودت را نادیده می‌گیرند؛ به عنوان مزاحم و به هم‌زننده‌ی آرایش صحنه ممکن است آزار هم ببینی. این سوژه‌ی نرمال جهانی، در صحن مدرسه‌ای در آلمان همان گونه حکمرانی می‌کند که در آفریقای جنوبی، مکزیک یا ایران. قدرت‌ش در همه جا یکسان نیست، اما ادعا و شیوه‌ی رفتارش یکسان است.

در ایران در گذشته استاندارد نرمال بودن را سوژه‌ی نرمال تهرانی تعیین می‌کرد. این سوژه، “شهرستانی” و “دهاتی” را در دسته‌ی نا-نرمال‌ها می‌گذاشت. اکنون سوژه‌ی تهرانی، دیگر به عنوان میانجی‌گر برای سوژه‌ی جهانی عمل نمی‌کند، زیرا به یمن ماهواره و اینترنت رابطه با سوژه‌ی جهانی مستقیم شده است. اما

سوژه‌ی جهانی در جایی چون ایران همچنان به عنوان سوژه‌ی مرکز عمل می‌کند، و حاشیه را پس می‌زند، مگر اینکه از نرم مرکز پیروی کند.

نقد

سوژه‌ی نرمال مثل “خدا”ی پنداشته است که همه جا هست، اما نمی‌توان یقه‌ی او را گرفت و از او پرس و جو کرد. الاهیات سلبی برای ادراک “خدا” به آنچه او نیست، متوسل می‌شود. به شیوه‌ی این الاهیات می‌توان بر رسید که سوژه‌ی نرمال چه چیزهایی را پس می‌زند، نمی‌خواهد ببیند و ترجیح می‌دهد درباره‌ی آنها نشنود، و از این رهگذر به جهان‌بینی نرمالیسم نزدیک شد. در ذهن خود هم می‌توانیم دنبال سوژگی نرمال بگردیم، آنجایی که طرح موضوعی درباره‌ی تبعیض، بی‌عدالتی و تردید درباره‌ی پیشنهادی برای رسیدن به آزادی را پس می‌زنیم و در تضاد می‌بینیم دست گذاشتن بر نا-نرمال بودن اصل ساختارها و رابطه‌ها را با نرمالیسمی که می‌خواهیم به آن برسیم. [۱۰]

در قیاس با سوژه‌ی نرمال دوره‌ی انقلاب می‌توانیم بهتر موضوع را دریابیم. از ۱۳۵۶ به بعد سوژه‌ی “خلق مسلمان” شکل گرفت و قالب شد. نیروی چپ‌گرای سکولار هم رعایت “خلق مسلمان” را می‌کرد، و حتا در میان آنان هم شنیده نشد صدایی که بگوید: این سوژه گمراه‌کننده است، و از این نظر که اختلاف‌ها و تضادها را در قالب مردم متدین رفع می‌کند، در حال عادی‌سازی نوعی اسلامیت تعلیمی و سرپوش گذاشتن بر روی تفاوت‌ها و همزمان پیشبرد برنامه‌های “غیر عادی” مسلمان‌سازی است، پس سرکوبگر است و به استبداد تازه‌ای راه می‌برد.

سوژه‌ی نرمال ایرانی تا حدی که هنوز ناروشن است “سکولار” است. ناروشن بودن موضع آن به این بر می‌گردد که سکولار شدن نظام تنها به بیرون راندن معلمان از کانون حکومت منحصر نمی‌شود و مستلزم مجموعه‌ای از تغییرها در حقوق و نظام حکومتی است که در پیوند است با امر رفع تبعیض در همه‌ی محورهای جنسیتی، عقیدتی، قومیتی و همچنین به اعتباری مالکیتی. و همچنین این سوژه تا حدی ناروشن “لیبرال” است، اما دگراندیشی و دگرباشی را کمابیش نا-نرمال می‌داند و از حوزه‌ی رواداری خارج می‌کند.

هویت اثباتی سوژه‌ی نرمال معمولاً در جایی جلوه‌گر است که به دوره‌ی پیش از انقلاب اشاره می‌کند. سوژه‌ی نرمال، زندگی نرمال می‌خواهد و دم دست‌ترین تصور از زندگی نرمال برای او دوره‌ی آخر سلطنت محمدرضا شاه است: عکس‌ها و فیلم‌هایی از تهران مردمی شاد و مرفه را نشان می‌دهند؛ زنان بی‌حجاب‌اند، مردان و زنان همه شیک پوشیده‌اند. عیش سوژه‌ی نرمال منقص و خاطر او مکر می‌شود، اگر بشنود که این تصویر ناقص است و ایران در کلیت‌اش به هیچ رو این‌چنین نبوده است. با پرخاش، نظر مخالف را پس می‌زند. او نمی‌خواهد چیزی جز تصویر “نرمال” را ببیند، نه در گذشته، نه امروز. مکر

کننده‌ی تصویر امروزین طرح مسائلی است که برنمایند **ما همه یکی نیستیم** و برای همبستگی نیاز به برنامه‌ای برای آزادی و برابری داریم.

سوژه‌ی نرمال، انقلابی که باشد، انقلابی “ملی” می‌خواهد. همه در “ملت” حل می‌شوند، هر گونه نا-نرمالی به عنوان نابهنجاری حذف می‌شود، یا از درون ملت برکنده و در مقابل آن گذاشته می‌شود. سوژه‌ی نرمال به شکل خاصی “برابری‌خواه” است؛ می‌گوید ما همه برابریم، کرد و فارس و ترک و عرب و بلوچ، و زن و مرد، فرقی با هم ندارند. صحبت از فرق، نا-نرمال است، نابهنجار است. سوژه‌ی نرمال در برابر آنچه نا-نرمال می‌پنداردش، به شدت ناروادار است.

مشخصه‌ی ثابت سوژه‌ی نرمال این است که تفاوت را بر نمی‌تابد و آن را به عنوان نابهنجاری پس می‌زند. این سوژه می‌تواند ستون یک جنبش پوپولیستی شود و در قالب آن بسی نابهنجار عمل کند.

اگر بخواهیم از تحلیل گفتمان به انتولوژی رئالیستی برگردیم، می‌توانیم تجسم سوژه‌ی نرمال را در مرد جوانی ببینیم از طبقه‌ی متوسط و متعلق به “مرکز” ایران. این “مرکز” بر خلاف پنداشت رایج به تهران و شهرهای بزرگ فارسی‌زبان محدود نمی‌شود. خود آن “مرکز” تولید شده‌ی نوعی نرمالیزاسیون است که در تبریز یا سنندج یا زاهدان هم ممکن است به آن برخوردیم.

پیروی می‌کند که از آن “ملت” و اگر (identity politics) نرمالیسم مرکزگرا از یک سیاست هویتی سوژه‌ی نرمال انقلابی باشد، “انقلاب ملی” برمی‌خیزد. این سیاست هویت در نگاه نخست با دو تفاوت‌گذاری مشخص می‌شود: جبهه می‌گیرد در برابر بنیادگرایی دینی حاکم که خود نوعی سیاست هویت‌محور است و شیعی‌گری را محور هویت ایرانی می‌داند. از طرف دیگر جبهه می‌گیرد در برابر هویت‌های اختلاف‌برانگیز و پیرامونی: هویت زن (اگر زن از منظر آن به شکل “ناهنجاری” سرکشی کند) و هویت قومی (ملیت به هم زنده‌ی تصور از ملت یکدست).

سوژه‌ی نرمال در برابر سوژه‌ی شیعی ولایی، مطلوب می‌نماید: مدرن است، با برداشتن حجاب مشکلی اساسی ندارد، مدام از مفهوم‌های برابری و آزادی استفاده می‌کند، طرفدار رشد کشور از راه تشنج‌زدایی با غرب است. مشکل با آن در جایی شروع می‌شود که برنماییم مسئله‌ی ایران ساختاری است و این مسئله به نظام حکومتی منحصر نمی‌شود. طبقه، آزردهنده‌ترین مفهوم برای سوژه‌ی نرمال است، اگر در استفاده از آن در قالب یک سیاست طبقاتی معطوف به طبقه‌ی کارگر چیزی در نظر داشته باشیم فراتر یا کلاً متفاوت از خیرخواهی برای کل “ملت” و رفاه “همگان” از طریق توسعه (در ادامه‌ی سیاست توسعه‌ی شاه). طرح انقلاب “ملی” سوژه‌ی نرمال به هم می‌ریزد، اگر مثلاً برنهییم یک هدف “انقلاب ملی” ما باید ملی کردن (دوباره و این بار درست) صنعت نفت به نفع زحمت‌کشان و محرومیت‌زدایی باشد.

فکر نرمال در معنایی بهنجار یعنی پذیرفتن مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه علیه تبعیض و به رسمیت شناختن حق انانی که موضوع استثمار و تبعیض هستند برای متشکل شدن و تلاش برای دستیابی به حقوق خود. این امر در گذشته‌ی نه چندان دور در جهان نا-نرمال می‌نمود، اما اکنون نرمال است. اما سوژه‌ی نرمال ایرانی با این فکر نرمال مشکل دارد. سیاست هویت‌محور آن بر داعیه‌ی مدرن بودن و دموکرات بودن آن می‌چربد.

چشم‌انداز

سوژه‌ی نرمال ثابت نیست. نرمال بودن، امری متغیر است. از این نظر سوژه‌ی نرمال بیش از اینکه عامل تغییر باشد، خود معمول تغییر است.

رژیم ولایی وجود و کار کرد سوژه‌ی نرمال را دریافته و خود در حال تولید سوژه‌ی نرمال خاص خویش است، مثلاً در شکل زنان “شل‌حجاب”ی که در تظاهرات حکومتی یا پاساژهای بالای شهر تهران ظاهر می‌شوند، یا در قالب منتقد و اصلاح‌طلب. اصلاً ممکن است کسی در رأس امور قرار گیرد که به شیوه‌ی نا-نرمال برای جمهوری اسلامی، نرمال بودن را اساس برنامه‌ی سیاسی خویش قرار دهد. امر نرمال حفظ قدرت است، فراتر از آن حفظ امتیاز طبقاتی است، و این امر ممکن است به شکل‌های مختلفی خود را نشان دهد، از جمله شکل‌هایی که در نگاه نخست نا-نرمال می‌نمایند.

تا کنون به نظر می‌آید که سوژه‌ی نرمال پر جلوه‌ی ایرانی بیشتر از آنکه محصول پایه‌ی طبقاتی آن یعنی طبقه‌ی میانی باشد، برآمده از کشاکش‌های هویتی است. اگر این سوژه غالب باشد/غالب بماند، نمی‌توانیم آینده‌ی خوبی را برای انقلابی تصور کنیم که با شعار “زن، زندگی، آزادی” آغاز شده است. می‌توان تصور کرد که این سوژه بماند، اما تجزیه شود. بخشی از آن ممکن است به حکومتی بگردد که به سوژه‌ی نرمال امتیاز می‌دهد. بخشی دیگر نرمالیزاسیون را در چیز دیگری می‌جوید (مثلاً برقراری نظام سلطنتی)، و بخشی نیز همواره در نوسان می‌ماند.

سوژه‌های محصول سیاست‌های هویت‌محور در چشم‌انداز متصور، پُرکننده‌ی فضای سیاسی هستند. “سوژه‌ی گُرد” یا “تُرک” یا “بلوچ”، و به اعتباری دیگر “زن” از این گونه سوژه‌ها هستند. در نقد سیاست هویت‌محور، نقد “سوژه‌ی نرمال” مرکز مستلزم چشم بستن بر سوژه‌ای چون “سوژه‌ی گُرد” نیست. چنین سوژه‌ای ایدئولوژیک است، یعنی تحریف‌کننده‌ی واقعیت است، اگر چشم خود را بر تفاوت‌هایی ببندد که بسته‌ی “گُرد” را از حالت بستگی درآورده و آن را از منظر تقسیم‌بندی و همبستگی طبقاتی می‌ببیند.

سوژه‌های هویتی، فرق‌گذار میان یکدیگر، اما چشم‌بسته بر فرق‌های درونی خود، پُرکننده‌ی فضا شده‌اند. اگر رهبری آنها تثبیت شود، چشم‌انداز انقلابی که بخواهد به مشکل اساسی ایران پاسخ گوید تیره و تار می‌شود. مشکل اساسی، ناجامع بودن جامعه ایران است. چاره‌ی آن، انتگراسیون برپایه‌ی رفع تبعض و رفع

محرومیت است. نیروی به راستی پیش‌برنده و دگرگون‌کننده از همبستگی‌ای برمی‌آید که تبعیض و محرومیت را انکار نکند، چشم بر اختلاف طبقاتی و اختلاف در پایگاه‌های اجتماعی نبندد و مردم را تنها در بسته‌های هویتی نیبچاند.

سوژه‌ی نرمال پرنیروترین و نافذترین سوژه در وضعیت کنونی است. هر قدر هم که در مخالفت‌اش با حکومت ولایی تند و تیز باشد، به یک موضع انقلابی در معنای به‌هم‌زننده‌ی نظام تبعیض نمی‌رسد. تناقض وضعیت امروزی در نرمالیسمی است که بر فضای انقلابی چیره شده است، اما در اصل، انقلاب نمی‌خواهد.

پانویس‌ها

توضیح بیشتر در این مقاله: محمدرضا نیکفر: جنبش و مسئله‌ی رهبری [۱]

بنابر یک تعریف عمومی مجموعه‌ای کمابیش مشخص از رخداد‌های گزاره‌ای (Discourse) گفتمان [۲] در میان کلیت جریان مرادده و مکالمه است. این مجموعه‌ی گزاره‌ها از نظر شیوه و رویه رخدادشان، قواعد بیان و به هم پیوند خوردنشان، و الگوهای ساختاری و نهادهای تثبیت‌کننده‌ی آنها بررسی می‌شود.

گفتمان، بنابر بررسی میشل فوکو، چیزهایی را می‌سازد که درباره‌ی آن صحبت می‌کند، آن چیزهایی را [۳] به شکل خاصی دسته‌بندی می‌کند. این همزمان دخالتی است در دسته‌بندی اموری که جهان را می‌سازند. گفتمان همچنین تعیین می‌کند که چه کسانی مرجع صحبت کردن درباره‌ی چیزها هستند و برای تعریف و تحدید آنها مشروعیت دارند. گفتمان مفهوم‌پرداز است و ربط مفهوم‌ها به هم قاعده‌مند است. بیان آنها در قالب‌های خطابی‌ای (رتوریکی) صورت می‌گیرد که چگونگی گفتن و مخاطب را مشخص می‌کنند. گفتمان به استدلال هم رو می‌آورد که قالب آن بسته به موضوع است. و دیگر اینکه هر گفتمانی دارای یک استراتژی است برای پیش‌برد خود و نوع برخورد با گفتمان‌های دیگر.

رجوع کنید به

Michel Foucault, *Archäologie des Wissens*, Frankfurt/M 1988, 48ff.

در مورد نسبت گفتمان و سوژه در پژوهش‌های گفتمانی اتفاق نظر وجود ندارد. در این نوشته از دیدگاه [۴] همبنیادی گفتمان و سوژه پیروی می‌شود. بنگرید به این مقاله

Martin Nonhoff, Jennifer Gronau, "Die Freiheit des Subjekts im Diskurs. Anmerkungen zu einem Verhältnis der Gleichursprünglichkeit", in: Keller, Reiner/Schneider, Werner/Viehöver, Willy (Hg.): *Diskurs – Macht –*

سوژه‌ها عامل‌اند. آنها در معنای گفتمانی توصیف‌شده مسلماً بنیادی مادی دارند، و در نهایت با نیروی [۵] مادی بر جهان مادی تأثیر می‌گذارند. اما هستی اجتماعی، آگاهی اجتماعی را به شکلی خطی و سراسر متعین نمی‌کند؛ این واقعیت که انسان موجودی اجتماعی است و همبنیاد با آن موجودی سخن‌گو است، آگاهی او را ممکن است زیر تأثیر جمعیت و زبان از اقتضای هستی اجتماعی دور کند. آگاهی را زندگی اجتماعی و هم‌رسانش ممکن می‌کند، اما اینها هم‌زمان مانع‌های آگاهی هم هستند

حسرت یک زندگی معمولی "از اقلام" برای "های ترانه‌ی مشهور شروین حاجی‌پور است. نمودی از" [۶] سوژه‌ی نرمال را همچنین می‌بینیم در #زندگی_نرمال در شبکه‌های اجتماعی. مصاحبه‌ای با مبتکر این هشتگ در اینجا

آنچه در پی می‌آید طبعاً باید مستند شود. نویسنده با فرضیه‌ای که در ذهنش شکل گرفته شواهدی را [۷] بررسی کرده و آن فرضیه را پخته‌تر کرده است. بررسی‌ای که طبق استانداردهای تحقیقی باشد، پس از این باید صورت گیرد. امکان انجام این کار در حال حاضر برای نویسنده وجود ندارد و از این رو در اینجا گزاره‌هایی را عرضه می‌کند که گمان می‌برد روشن به نظر می‌آیند و دست کم این است که برای ابطال آنها باید شواهد زیادی پیش رو گذاشت. طرح موضوع در این مقاله نه با ادعای یک بررسی کامل بلکه برای دعوت به دیدن افقی که می‌کشاید، صورت می‌گیرد

درباره طبقه متوسط فقیر در ایران بنگرید به کتاب زیر [۸]

نازلی کاموری (ادیتور): در میانه، در حاشیه – درباره لایه‌های فقیر طبقه میانی در ایران. آمستردام، انتشارات زمانه، ۱۴۰۰

توضیح‌هایی درباره جامعه‌شناسی طبقه متوسط و وجه گلوبال آن در مقاله‌ای از همین همین نویسنده با [۹] عنوان "طبقه‌ی متوسط ایران و لایه‌های فقیر آن؛ طرح زمینه و برخی نکته‌های لازم برای این بحث" در کتاب پیش گفته آمده است

با سنجش‌گری کمی و کیفی می‌توان ویژگی‌های سوژه‌ی نرمال را تقریر کرد. سنجش‌گری کمی در [۱۰] حال حاضر شاید ممکن و با ابزارهای موجود قابل اتکا نباشد. اما اگر هم ممکن بود، باز ما را از (close) سنجش‌گری کیفی بی‌نیاز نمی‌کرد. برای نزدیک شدن به سوژه نرمال بهترین شیوه، ژرف‌خوانی مجموعه‌ای از اظهار نظرها در پهنه‌ی همگانی است. ژرف‌خوانی خود نیاز به روش دارد. (reading) روشی کار آمد، "هرمنوتیک عینی" است. بر مبنای این روش مثلاً یک سخنرانی یا متن را سکانس‌بندی می‌کنیم و دقت می‌کنیم که پشت گذار از یک سکانس به یک سکانس دیگر چه منطقی نهفته است. مثلاً وقتی

پای موضوع استثمار یا تبعیض به میان می‌آید، توجه می‌کنیم که سخنران یا نویسنده چگونه موضوع را
عوض می‌کند و به چه سمتی می‌رود. درباره هرمنوتیک عینی بنگرید به این مقاله

آندریاس ورننت: هرمنوتیک و هرمنوتیک عینی، ترجمه سایه آذرپناه، ژورنال ایران‌آکادمیا، شماره ۸)

۲۰۲۱

منبع آزادی اندیشه، شماره ۱۳